

علاوه صاف عمر نیز نامه ترا امروز دریافت کردم یعنی نخستین روزی که پیر از یک ماه بهار رسید از
بستر برخاستم. منتظر بودم خانم کوچک چند لحظه خودش می نشست و عکس عروسش را می فرستاد تا شاید کند
که این رسم رایج دنیا نیست.

و اما در مورد عمام باید بگویم که من با آنست که مرادید قبلاً آستانه نداستم، سو لطفاً
برای چاپ عمام با آنها تماس گرفتید و حقاً گویند زیاد هم کردند تا اینکه به این نتیجه رسیدند اما که
«نقد نمی کنم این عمام را چاپ کنند» بسیار خوب. بکنند. منت خودم شکر.

اما چیزی که موجب تکفیر من شد این است که نمی نویسید و از من شعری را عوض کردند و حد
و اصلاح به عمل آوردند. اختیار آنها از دست من خارج شد! در عهدی که در حق و کالت نامه ها
که به شما داده ام و در نامه آخرم بارها تکرار و تاکید کرده ام که کسی حق ندارد در متن عمام دست ببرد
اگر یک از آنها را عوض کنید، کنار بگذار دو چاپ بکنند.

شما که خودتان حق و داننده، آیا تصور نمی کنید فضول آمان نامه بسیار ناجاد و در خود
سنگین و قبیح محاکمه است؟ شما مجموعه شعرا را از برادران در برابر انصاف تحویل گرفتید که ماری
و رمانت دار کنید. نه اینکه آنها را به دست و پا از این دکان بیابید.

به هر حال خوانش می کنم شعر آن را که زیر نام «بنی یاسین رود» ترتیب داده شده، این
دارد و این یکی بد و با شعر دیگرم که نزدیک است لطفاً بکنید در ترتیب بد هم
تا شما را از شر آنها رها کنم و بگذرد در نامه پیشم نوشتم، با چاپ و نخستین یکی از شعر هم
موافق منتم.

در پانزدهمین نامه و سانه یا مان زندگن ام بد نیست آنرا به سو بگویم که من
بسیار خوش و بیخ گروم در بیخ جار دنیا، نه برای چاپ شعر هم گمگ مان در رمانت کرده ام
و نه تسلی و تسخیر مگر. و نه می خوردنم در رمانت کنم. «کن جابه خویش از استن
به از جابه عمارت خویش»

من ۲۵ روز دیگر به ساحل به بهارستان میروم یا در اینجا یا در خارج، لذا
اگر در این مدت خبر دریافت شود «چی بیا رود آ» را به من بفرستید، ضعیف شاد و غمناک
خوابید کرد سلام کنم به بدر الملک و فرزندان آن. با جزئیات تماس دارم، حال خوب است.

با آرزوی شاد و سعادتمند

زلاله

